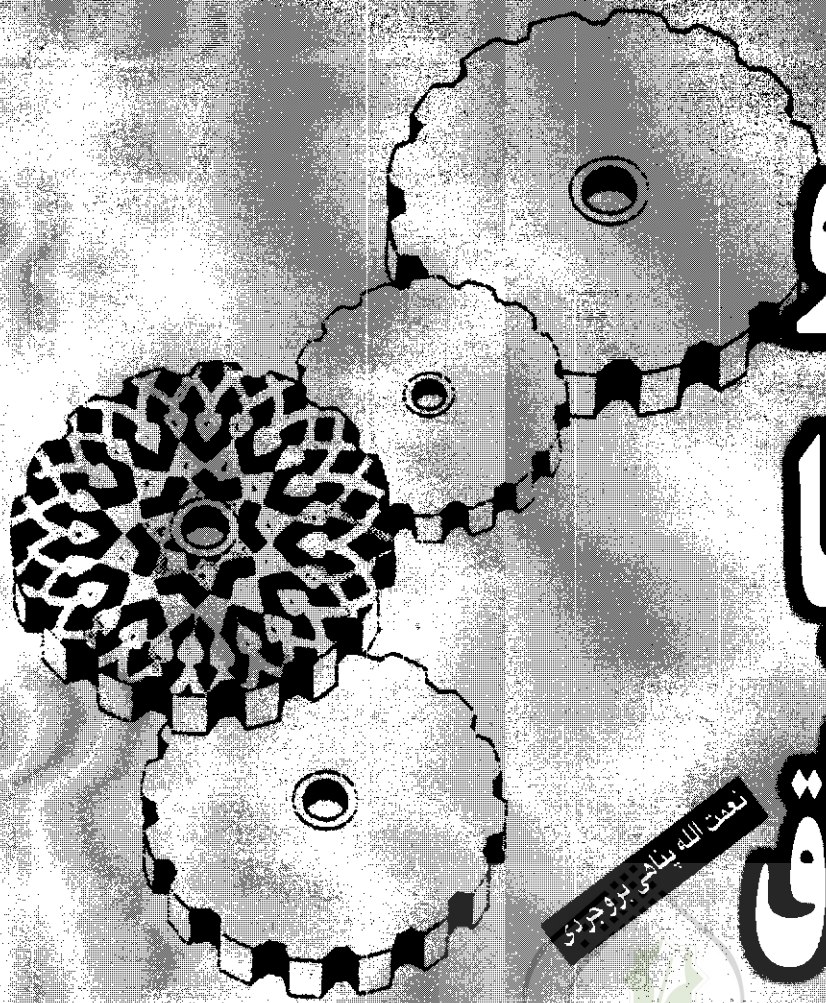


# اقتصاد و رابطه آن با فلسفه اخلاق



نیت الله بنامی بروجردی

## مقدمه

در نظریه‌های متضاد، عموماً تلاش بر این بوده است که نشان داده شود اقتصاد علمی خنثی، و نسبت به ارزش‌های اخلاقی بی‌طرف است. بر این اساس، اندیشه غالب در میان متفکران اقتصادی غرب در دو دهه سال گذشته، جدایی کامل مباحث اخلاقی از مباحث اقتصادی بوده است. اما در دهه‌های اخیر، این رویکرد مورد تردید جدی قرار گرفت و برخی از اقتصاددانان به مطالعه رابطه بین اخلاق و اقتصاد پرداختند و آثار نسبتاً فراوانی در این زمینه به وجود آمد. یکی از آثار خوبی که در این زمینه به چاپ رسیده، کتاب *فلسفه اخلاق و تحلیل اقتصادی نوشته دانیل ام. هاسمن و مایکل اس. مک فرسن* است.<sup>(۱)</sup>

این کتاب به رابطه بین اخلاق و اقتصاد پرداخته و برخی مفاهیم اساسی مانند اخلاق، عقلانیت، هنجارها، آزادی، حقوق، برابری و عدالت را مورد بررسی قرار داده است.

در این مقاله، چگونگی رابطه اخلاق و اقتصاد از نظر نویسندگان این کتاب مورد بررسی قرار گرفته و مطالب آن در واقع ترجمه آزاد بخش‌هایی از فصل اول و دوم ضمیمه هستند که به فراخور مطالب، توضیحاتی نیز به آن‌ها افزوده شده‌اند. اما پیش از ورود به مباحث اصلی، لازم دیده شد تعاریفی از «اخلاق»، «علم اخلاق»، «فلسفه اخلاق» و «اقتصاد» ارائه شود و حوزه‌های مفهومی هر یک روشن گردند تا از خلط مفاهیمی که موجب بدفهمی می‌شوند جلوگیری به عمل آید.

## تعاریف

«اخلاق» در لغت جمع «خُلُق» است و به معنای یک صفت و یا یک حالت برای نفس انسانی است که او را بدون فکر و تأمل به سوی انجام کارهایی برمی‌انگیزد. این معنا، هم صفات پسندیده و هم صفات ناپسند را شامل می‌شود. اما در اصطلاح، گاهی به همان معنای لغوی به کار می‌رود؛ یعنی صفت نفسانی، و گاهی به عنوان صفت فعلی به کار می‌رود؛ یعنی کار اخلاقی. از این نظر، ممکن است کاری از کسی سر بزند که از صفات نفسانی وی، که در عمق جان او نفوذ کرده‌اند، نباشد؛ اما خود این کار به خوب و بد متصف می‌شود.

از «علم اخلاق» تعاریف متفاوتی ارائه شده است که برخی بر روی صفات و ملکات اخلاقی تأکید دارند، و برخی به نفس فعلی و عملی که از آن صادر می‌شود توجه کرده‌اند. استاد مصباح یزدی تعریفی از «اخلاق» ارائه می‌دهد که از نوع اول به شمار می‌آید. ایشان علم اخلاق را چنین تعریف می‌کنند: «علم اخلاق علمی است که بحث می‌کند از انواع صفات خوب و بد؛ صفاتی که ارتباط با افعال اختیاری انسان دارد و کیفیت اکتساب این صفات و یا دور کردن صفات رذیله. پس موضوعش صفات فاضله و رذیله است، از آن جهت که برای انسان قابل اکتساب است یا قابل اجتناب»<sup>(۲)</sup>

«فلسفه اخلاق» دانشی است که از مبادی تصدیقیه علم اخلاق بحث می‌کند؛ یعنی پیش از آن‌که در علم اخلاق وارد

شویم و ببینیم کدام کار خوب و کدام کار بد است، این مطلب را به عنوان اصل موضوع پذیرفته‌ایم که کارهای خوب و بدی وجود دارند و ملاک‌هایی برای تقسیم کارها به خیر و شر، یا حسن و قبح وجود دارد. در فلسفه اخلاق، از همین اصول موضوعه بحث می‌شود؛<sup>(۳)</sup> یعنی سؤال‌هایی از قبیل: خوبی و بدی چه مفهومی دارند؟ حدود آن‌ها چیست؟ آیا خوبی امری وجودی است؟ اگر وجودی است، چگونه وجودی است؛ ذهنی است یا خارجی؟ چرا انسان باید کار خوب انجام دهد؟ افعال و کردارهایی که متصف به خوبی و بدی می‌شوند، چه تأثیری در سرنوشت انسان دارند؟ و....

«اقتصاد» عبارت است از: شناخت، ارزیابی و انتخاب روش‌هایی که بشر برای تولید و توزیع کالا و خدمات از منابع محدود یا غیر آماده برای مصرف به کار می‌گیرد.<sup>(۴)</sup>

همان‌گونه که از این تعریف برمی‌آید، اقتصاد در واقع علمی است که موضوع آن پدیده‌های رفتاری انسان و نوعی رفتارشناسی است. به عبارت دیگر، علم اقتصاد نیز شاخه‌ای از علوم است و مانند هر علم دیگری وظیفه‌اش کشف روابط علی بین پدیده‌هاست؛ یعنی به تفسیر و تبیین پدیده‌های مورد علاقه خود پرداخته، روابط علی و معلولی آن‌ها را بررسی می‌کند و احیاناً حوادثی را پیش‌بینی کرده و یا فضاها و مسیرهایی را برای تأثیرگذاری بر روی پدیده‌های مورد بررسی ترسیم می‌کند. تنها تفاوتی که وجود دارد و علم اقتصاد را از دیگر علوم متمایز می‌سازد، پدیده‌های مورد بررسی در این علم است، پدیده‌هایی که علم اقتصاد با آن‌ها درگیر است روابط و فعالیت‌ها و به عبارت دیگر، پدیده‌هایی هستند که برای تأمین معاش و رفع نیازهای مادی و معیشتی انسان به وقوع می‌پیوندند؛ پدیده‌هایی که در حوزه فعالیت‌های اقتصادی انسان قرار می‌گیرند و می‌توان از آن‌ها به «رفتارهای معیشتی» تعبیر کرد، همچنان‌که می‌توان از آن‌ها با عنوان «رفتار تولیدکننده» و «رفتار مصرف‌کننده» یاد نمود.

## موضوع بحث

در کتاب مورد اشاره، موضوع بحث «اقتصاد» و «فلسفه اخلاق» است؛ ولی نه آنچنان که رفتارهای جزئی مورد توجه قرار گیرد. در واقع، سعی بر این است که ارتباط میان اقتصاد و فلسفه اخلاق روشن شود، نه این‌که تعیین شود از نظر اخلاقی چگونه باید رفتار کرد و - مثلاً - رفتار در یک محیط کارگری، یا در اتاق هیأت مدیره یک شرکت چگونه باید باشد. بلکه اصولاً هیچ‌گونه توصیه‌ای به رفتاری خاص نمی‌شود، و آنچه مورد نظر است این است که نشان داده شود چگونه شناخت فلسفه اخلاق می‌تواند تحلیل اقتصادی را بهبود بخشد و چگونه فلسفه اخلاق می‌تواند

به گونه‌ای سودمند، بینش‌ها و ابزارهای تحلیلی علم اقتصاد را به کار گیرد.

البته ممکن است آنچه در کانون توجه قرار دارد تا حدی ناامیدکننده باشد و انتظارات را برآورده نسازد؛ زیرا برای بسیاری از مردم چگونگی رفتارهای اخلاقی از اهمیت بیش‌تری برخوردار است و دوست دارند این مسائل به صورت جزئی مطرح گردند. این مسأله در جای خود بسیار مهم و اساسی است و چنین انتظاری هم نیست که مردم از طرح مسائل اخلاقی دست بکشند و به مسائل کلی‌تر بپردازند، اما در این مباحث، به جای آن‌که توجه مستقیماً به زندگی اقتصادی و جنبه‌های اخلاقی آن باشد و تعیین شود که در هر موقعیت جزئی و معین، چگونه باید رفتار کرد، نگاه‌ها بیش‌تر به نظریه اقتصادی معطوف است و تلاش می‌گردد که نشان داده شود چگونه فلسفه اخلاق می‌تواند تحلیل اقتصادی را بهبود بخشد.

نظریه‌های اخلاقی گرچه راهنمای سلوک اخلاقی هستند، ولی اهمیت اصلی آن‌ها در این نیست که بگویند در موقعیت‌های متفاوت و خاص چه باید کرد. هدف اصلی این قبیل نظریه‌ها آن است که به لحاظ نظری، تبیین قانع‌کننده‌ای از ماهیت اخلاق در اختیار مردم قرار دهند. به همین دلیل، اهمیت نظریه اخلاقی برای اقتصاددانان تنها در این نیست که به عنوان یک کتاب راهنمای سیاست‌ها و تدابیر صحیح باشد، بلکه در درجه اول، اهمیت نظریه اخلاقی از این نظر است که به اقتصاددانان کمک می‌کند بفهمند چگونه درباره ابعاد اخلاقی مسائل مدیریتی و سیاست‌گذاری اقتصادی به طور ثمربخشی بیندیشند و اعتماد آن‌ها را در شناخت و مورد بحث قرار دادن موضوعات اخلاقی تقویت می‌کند.

این مباحث به دنبال آنند که نشان دهند چگونه شناخت برخی از نظام‌های اخلاقی می‌تواند اقتصاددانان را در فهم چگونگی تأثیر ابعاد اخلاقی زندگی مردم بر رفتار اقتصادی آنان، یاری نماید. مطمئناً بینش‌های اخلاقی در برخی مباحث اقتصادی نسبت به سایر مباحث آن، از اهمیت بیش‌تری برخوردارند. اندیشه‌های اخلاقی به عنوان نمونه در پیش‌بینی قیمت گندم یا اصلاح نظریه‌های تعیین نرخ برابری ارز، کمک چندانی به ما نمی‌کنند، ولی از آن‌جا که تعیین نرخ برابری ارز و قیمت گندم حاصل انتخاب مردم است (نه ناشی از سازوکار خودکار حداکثرسازی سود) این اخلاق است که نوع انتخاب افراد را معین می‌کند، و جنبه‌های اخلاقی گزینش‌های افراد چه بسا تأثیر بسزایی در قیمت گندم یا نرخ برابری ارز داشته باشند. اندیشه‌های اخلاقی می‌توانند برای اقتصاددانانی که در تلاش برای بازسازی نظام‌های اقتصادی هستند - مانند کسانی که به فکر بازسازی اقتصاد اروپای شرقی و روسیه بودند - اهمیت

زیادی داشته باشند، یا برای کسانی که می‌کوشند به مردم کمک کنند که در رابطه داد و ستد میان حفظ محیط زیست و رشد اقتصادی تأمل نمایند.

### پرسش‌های اخلاقی و پاسخ‌های آن‌ها

بسیاری از مردم درباره مسائل اخلاقی - مانند سقط جنین یا آلوده کردن محیط زیست - احساس نگرانی می‌کنند. این‌گونه مسائل سؤال‌هایی اخلاقی هستند که پاسخ‌هایی اخلاقی نیز می‌طلبند. پاسخ این سؤال‌ها می‌تواند با توجه به نظام ارزشی و اخلاقی جوامع گوناگون باشد. به همین دلیل، مردم در مورد چگونگی ارتباط این مسائل با مسائل حقوقی یا معیارهای اجتماعی مطمئن نیستند و احساس می‌کنند پاسخ چنین سؤال‌هایی ذهنی یا نسبی است. آن‌ها البته برای این نگرانی‌های خود دلایلی دارند؛ اما آیا این بدان معناست که تمامی پاسخ‌ها به سؤال‌های اخلاقی از قوت یکسانی برخوردارند و در واقع، همه آن‌ها به یک نسبت درست یا غلط هستند؟ آیا برای این قضیه که برخی پاسخ‌ها نسبت به سایر پاسخ‌ها بهتر و راجح هستند، دلایل درست و کافی وجود دارد؟ سؤال از خوب یا بد بودن سقط جنین یا آلوده کردن محیط زیست در حوزه اخلاق واقع است، اما سؤال از ترجیح یا عدم ترجیح برخی پاسخ‌ها نسبت به سایر پاسخ‌ها یا نسبی بودن آن‌ها، در چارچوب مباحث فلسفه اخلاق قرار می‌گیرد و با موضوع بحث حاضر (اقتصاد و فلسفه اخلاق) ارتباط پیدا می‌کند. محور بحث در این قسمت، اثبات نظریه‌ای است که معتقد به «برتری برخی پاسخ‌ها نسبت به دیگر پاسخ‌ها» است. در عین حال، ایرادهای وارد شده بر این نظریه نیز بیان و نقد می‌شوند.

درباره سیاست اجتماعی نیز مسائل اخلاقی واقعی وجود دارند؛ این‌که آیا سقط جنین باید قانونی باشد یا نه، پرسشی نیست که بتوان از طریق تحقیق در قوانین موجود به آن پاسخ داد. ما می‌توانیم درباره سازگاری قوانین سقط جنین با قانون اساسی سؤال کنیم، اما در این باره که قانون اساسی «چه باید بگوید» به سراغ اخلاق می‌رویم. همچنین نمی‌توان با اتکا به نظرسنجی حکم به قانونی کردن سقط جنین کرد. با نظرسنجی تنها می‌توان تعیین کرد که اغلب مردم چه اعتقادی دارند؛ اما این‌که آیا حق با آن‌هاست یا نه، سخن دیگری است و صرفاً با این استدلال که نتایج نظرسنجی نشان می‌دهد مردم همچنان به قانونی بودن سقط جنین معتقدند، نمی‌توان نظر کسانی را که عکس این عقیده را دارند، رد کرد. از این‌رو، باید مسائل اخلاقی را با طرح استدلال منطقی مورد بررسی قرار داد.

بنابراین، استدلال‌ها می‌توانند به ما کمک کنند تا دریابیم

که کدام پاسخ منطقی‌تر است. این بدان معناست که مسائل اخلاقی دارای پاسخ‌های راجح و مرجوحی هستند و از طریق استدلال می‌توان پاسخ راجح را تعیین کرد. اما این دیدگاه از جهات متعددی مورد نقد واقع شده است.

اولین نقد این است که داورهای اخلاقی تجویزی هستند؛ یعنی به جای این‌که بگویند اشیا چگونه هستند، می‌گویند اشیا باید چگونه باشند. بنابراین، داورهای اخلاقی به هیچ روی به معنای دقیق کلمه، قابل صدق و کذب نیستند. به عبارت دیگر، قضایای اخلاقی، حتی در صورتی که به شکل اخباری به کار بروند، از قبیل قضایای انشایی هستند، و این‌گونه قضایا صرفاً ناشی از تمایلات و احساسات مردمند و خبری از واقعیات خارجی نمی‌دهند تا گفته شود صادق یا کاذب هستند. این اشکال به دو جهت قابل رد است: اول این‌که قضایای اخلاقی صرفاً قضایای انشایی نیستند، بلکه این قبیل قضایا را مانند علوم توصیفی می‌توان به دو شکل اخباری و انشایی استعمال کرد. مثلاً، می‌توان گفت: «شجاعت خوب است» و می‌توان گفت: «باید شجاع بود»، همان‌گونه که می‌توان گفت: «آب از ترکیب اکسیژن و هیدروژن به وجود می‌آید» و می‌توان گفت: «برای پیدایش آب، باید اکسیژن با هیدروژن ترکیب شود». در این قضایا «باید» به ظاهر انشایی است، ولی این انشای مکی بر واقعیتی است که عبارت است از علیت - مثلاً - ترکیب اکسیژن و هیدروژن برای به وجود آمدن آب. در این موارد، «باید» به معنای ضرورت بالقیاس است که میان علت و معلول برقرار است؛ بدین معنا که وقتی علت تأمه موجود شود، باید معلول آن نیز موجود گردد. وگرنه تناقض لازم می‌آید و لازمه‌اش این است که آن علت تأمه نباشد.

گاهی در خارج بین دو چیز رابطه علیت وجود دارد؛ مثل «آتش» و «حرارت» که در فرض وجود آتش، وجود حرارت ضرورت بالقیاس پیدا می‌کند و گاهی نیز این رابطه بین یک عمل و نتیجه‌اش وجود دارد. فعل و عمل انسان از آن حیث که یک پدیده خاصی است، آثار خاصی نیز می‌تواند داشته باشد. فعل اختیاری انسان را وقتی با آثاری که بر آن مترتب می‌شود می‌سنجیم، بین آن دو ضرورت بالقیاس وجود دارد. حال اگر آن اثر یا معلول مطلوب انسان باشد، می‌گوییم: برای تحقق آن باید علت آن (فعل اختیاری خاص) به وجود آید؛ همان‌گونه که می‌گوییم: برای پیدایش آب باید اکسیژن و هیدروژن ترکیب شوند. بنابراین، «باید» در قضایای اخلاقی حکایت از یک واقعیت نفس‌الامری می‌کند و در واقع، خبر از یک رابطه علی و معلولی بین دو چیز می‌دهد. بنابراین، قابل صدق و کذب است.<sup>(۵)</sup>

ثانیاً، حتی اگر این دیدگاه که داورهای اخلاقی تجویزی



کسی در آن شرایط راست بگوید، جان انسانی بی‌گناه به خطر می‌افتد، یا کانون خانواده‌ای از هم متلاشی می‌شود. بدین دلیل، گفته می‌شود: در این مورد، راست گفتن خوب نیست، و از آن نتیجه می‌گیرند که قانون یا حکم اخلاقی استثنای پذیرفت، و نسبی بودن احکام اخلاقی به وضوح نمایان شد. منشأ این داوری نادرست آن است که از ابتدا موضوع و ملاک حکم اخلاقی درست فهمیده نشده است. آنچه موضوع حکم اخلاقی بوده «راست مفید» و یا «دروغ مضر» بوده است، و نه راست و دروغ بدون قید و شرط. اما در عرف به طور مسامحه‌ای، راست و دروغ به نحو مطلق موضوع و ملاک این احکام اخلاقی تلقی شده‌اند.<sup>(۶)</sup> از آن گذشته، پذیرفتن این قضیه که «تا از قبل مشخص نشده باشد چه واقعیاتی وجود دارند نمی‌توان یک مسأله اخلاقی به خوبی تعریف شده‌ای داشت»، با این نظریه که مسائل اخلاقی دارای پاسخ‌های راجح و مرجوحی هستند، کاملاً سازگار است.

گاه نیز مقصود از نسبی بودن اخلاق این است که هرچه شخص (یا جامعه) معتقد به درستی آن است، به طور قهری (برای آن فرد یا جامعه) درست است. با این حال در مثال مزبور، هنگامی که زن مورد نظر سعی می‌کند جواز یا عدم جواز اخلاقی سقط جنین را تعیین کند، در صدد این نیست که بداند تاکنون چه اعتقاداتی داشته است، بلکه سعی می‌کند بفهمد به چه چیزی باید معتقد باشد؛ یعنی می‌خواهد بداند که کدام پاسخ واقعاً بهتر است. به همین صورت، هنگامی که قانونگذاران می‌خواهند در مورد قانونی یا غیرقانونی بودن سقط جنین تصمیم بگیرند، در صدد کشف اعتقادات مردم در جامعه خود نیستند، بلکه می‌خواهند درباره ضرورت یا عدم ضرورت قانونی شدن سقط

هستند و قابل صدق و کذب نیستند درست باشد، باز هم این نتیجه را، که داوری‌های اخلاقی به یک اندازه خوب هستند، در پی ندارد و باز هم می‌توان گفت: برخی از تجویزها نسبت به سایر تجویزها بهتر هستند. گروهی چنین ادعا می‌کنند که هیچ راهی برای حل منازعات اخلاقی وجود ندارد و در نهایت، تنها چیزی که در اخلاق عاید انسان می‌شود، اختلاف نظر است.

اما این سخن صحیح نیست؛ زیرا می‌توان از طریق استدلال به نتایج روشنی رسید؛ یعنی می‌توان به دنبال مقدماتی رفت که مورد قبول دیگران باشد و سپس با به کارگیری منطق کوشید تا درباره موضوع مورد اختلاف به نوعی توافق دست یافت.

روشن است که پاسخ مسائل اخلاقی اغلب مشکل است و ممکن است اختلاف نظرها به طول انجامند. اما در بسیاری از مسائل اخلاقی نیز وحدت نظر وجود دارد. شکنجه هرچه باشد، افراد معدودی آن را تجویز می‌کنند و کم‌تر کسی شکنجه را برای سرگرمی مجاز می‌شمارد.

دومین نقدی که بر نظریه مورد تأیید ما وارد می‌کنند مسأله «نسبیت اخلاق» است؛ به این بیان که آنچه در جامعه و یا زمان خاصی نیک یا زشت به حساب می‌آید، چه بسا در موقعیت و مکان دیگری درست ارزش معکوس داشته باشد، بنابراین سخن گفتن از یک سلسله خوب و بد های مطلق و همه جایی بی‌معنا خواهد بود.

در ارزیابی این نقد نیز می‌گوییم: مسلماً اخلاق به یک معنا نسبی است. این سؤال که چه چیزی صحیح است، بسته به این است که چه واقعیاتی وجود دارند. این که آیا می‌توان پیرمرد نحیفی را به یک سو پرتاب کرد، بستگی دارد به این که آیا او در موقعیتی است که کامیون او را زیر بگیرد و در نتیجه، او را برای این که زیر کامیون نرود باید به یک سو پرتاب کرد و بدین ترتیب او را نجات داد. اما «نسبیت» بدین معنا منافاتی با این ندارد که احکام اخلاقی دارای ملاک‌های ثابت و دایمی و مطلق هستند؛ زیرا معنای ثابت، دایمی و مطلق این نیست که در هر زمان و مکان و در هر فردی، این ملاک‌ها تحقق پیدا می‌کنند. همان‌گونه که گفته شد، بین فعل اختیاری انسان و آثار آن رابطه علیت و ضرورت باقی‌مانده وجود دارد. رابطه علیت و معلولیت رابطه‌ای ثابت و دایمی و مطلق است، اما معنایش این نیست که همه جا تحقق پیدا می‌کند؛ بلکه هر جا این ملاک تحقق پیدا کند، حکم اخلاقی آن نیز به دنبالش می‌آید. این که گاهی به نظر می‌رسد احکام اخلاقی استثنای پذیرند و این توهم به وجود می‌آید که نسبی هستند، از آن‌جا ناشی می‌شود که ملاک اصلی حکم اخلاقی به درستی شناخته نشده است؛ مثلاً، گفته می‌شود: «راستگویی خوب است»، سپس به مواردی برمی‌خوریم که اگر

جنین تصمیم بگیرند. علاوه بر این، اگر اعتقادات مردم دربارهٔ اخلاقیات قهراً صحیح بود، دیگر جایی برای اختلاف نظر اخلاقی وجود نداشت. اما چون اختلاف نظر اخلاقی وجود دارد، پس ممکن است باورهای اخلاقی مردم نادرست باشد.

این نکته نیز قابل توجه است که دل بستگی به تساهل و

تسامح، گروهی را بر این داشته تا

این قضیه را که «ممکن است مردم

در زمینهٔ مسائل اخلاقی به طور

واقعی دچار اشتباه شوند»، انکار

کنند. هم اقتصاددانان و هم سایر

همفکران ایشان، احتمالاً به یک

اندازه از این موضوع بیم دارند که

اعتقاد به وجود پاسخ‌های صحیح،

برای مسألهٔ اخلاقی منجر به نوعی

جزم‌اندیشی و عدم مدارا بشود.

این اعتقاد که مسائل اخلاقی

دارای پاسخ‌های راجح و مرجوحی

هستند و باید در جست‌وجوی آن‌ها

بود، مستلزم علاقه‌مندی به فهم

دلایل دیگران و پذیرش

محدودیت‌های خویش است. چنین التزامی واقعی به تسامح و

تساهل در مقایسه با شکاکیت غیرمعقول راه حل مناسب‌تری

برای حل مشکل جزم‌اندیشی است. *مرکز تحقیقات فقه و حقوق*

بنابراین، از این دیدگاه، در اعتقاد به این‌که برخی

پاسخ‌های مسائل اخلاقی بهتر از دیگر پاسخ‌ها هستند و

استدلال عقلی می‌تواند در داوری میان پاسخ‌های راجح و

مرجوح به انسان کمک کند، هیچ چیزی که مشکوک یا خلاف

مدارا باشد وجود ندارد. این اقسامی از این نحوه نگرش در ضمن

داوری‌های اخلاقی و سیاست‌گذاری‌ها نهفته هستند و به ایفای

نقش می‌پردازند.

### رابطهٔ اقتصاد و فلسفهٔ اخلاق

شاید این اندیشه که مباحث فلسفهٔ اخلاق با تحلیل اقتصادی

ارتباط دارند، دور از ذهن باشد. بسیاری از مردم فلسفهٔ اخلاق را

به عنوان زبانی پیچیده و نامأنوس تلقی می‌کنند که آدمی با آن

راه به جایی نمی‌برد، اما امیدواریم خوانندگان این مباحث تصور

نکنند فلسفهٔ اخلاق بحثی مبهم، نامنسجم و غیرمرتبط با

دنیاست. مطمئناً فلسفهٔ اخلاق از نظر عقلی، دشوار، انتزاعی و

اغلب پیچیده است و نظریهٔ اخلاقی مانند نظریهٔ اقتصادی

سرشار از مشاجرات و موضوعات حل نشده. اما استدلال اخلاقی

به هر حال، می‌تواند در کسب تکیه‌گاه مطمئنی برای مسائل

اساسی که دربارهٔ چگونگی بهبود زندگی و جامعه مطرح هستند

به آدمی یاری رساند. علم اقتصاد تا اندازه‌ای مبتنی بر اخلاق

است و بدون پیش‌فرض‌های اخلاقی امکان‌پذیر نیست و

نمی‌توان بدون پرداختن هوشمندانه به موضوعات اخلاقی، آن

را به سرانجامی رساند. بر همین قیاس، فلسفهٔ اخلاق بدون

داشتن نظریاتی در باب کنش‌های متقابل انسانی، راه به جایی

نمی‌برد و این کار بدون شناخت کیفیتی که اقتصاددانان به دنبال

آن هستند، دشوار است. اقتصاددانان گاهی مانند کسانی که

فرهنگ والدین خود را بکلی نفی می‌کنند، سعی دارند پیشینهٔ

فلسفی خود را انکار کنند. آن‌ها اگرچه می‌توانند در جهت اصلاح

و بهبود میراث فلسفی خود بکوشند، اما نمی‌توانند از آن فرار

کنند. سعی آنان برای فرار از فلسفهٔ اخلاق سبب شده است که

دیدگاه‌های آنان غیرواقعی و بی‌محتوا باشد. در مقابل نیز

پدیدآورندگان فیلسوف‌منش علوم اجتماعی معاصر نمی‌توانند

با موفقیت، زاده‌های خویش را از خود برانند. فلسفهٔ اخلاق و

اقتصاد در زمینه‌های بسیاری می‌توانند به یکدیگر یاری

رسانند.

یکی از نکاتی که در این‌جا باید مورد توجه قرار گیرد

«عقلانیت» است. عقلانیت مانند اخلاق، امری هنجاری و

دستوری است. آدمی، هم باید اخلاقی باشد و هم عقلانی.

آدمی اگر اخلاقی نباشد، شرور است و اگر عقلانی نباشد، نادان.

با این حال، عقلانیت بر خلاف اخلاق، نقش ممتازی در نظریهٔ

اقتصادی معاصر دارد. اقتصاددانان معمولاً منکر این هستند که

نظام اخلاقی پیش‌فرض نظریهٔ اقتصادی باشد، اما آن‌ها به

راحتی اذعان می‌کنند که عقلانیت تا حد زیادی پیش‌فرض

نظریهٔ اقتصادی است. سخن در این است که صخه گذاردن بر

نظریهٔ عقلانیت به طور اجتناب‌ناپذیری آن‌ها را ملزم به قبول

اصول بحث‌انگیز اخلاقی خواهد کرد و اقتصاددانان به هنگام

دفاع از الگوی عقلانیت خود، به ناچار به جانبداری از بخشی از

نظریات اخلاقی روی می‌آورند.

روابط میان اخلاق و عقلانیت به انتقادهایی از اقتصاد

می‌انجامد؛ زیرا اصول اخلاقی نهفته در دیدگاه‌های متعارف

عقلانیت غیرقابل قبول هستند. زمانی که این اصول به

صراحت بیان شوند، افراد معدودی آن‌ها را تصدیق خواهند کرد.

همچنین فهم عقلانیت هنجارها و اصول اخلاقی براساس

دیدگاه‌های رایج عقلانیت دشوار است. جدی گرفتن اخلاق در

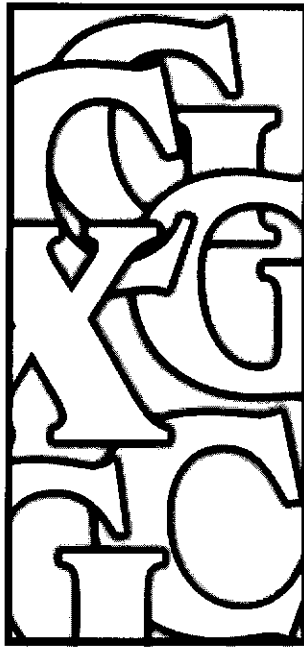
این مورد، به انتقادهای نظری جدی از اصول اساسی اقتصاد

منجر می‌شود.

یکی از مهم‌ترین ایرادات و اعتراضاتی که به رابطهٔ اخلاق

و اقتصاد می‌شود این است که فلسفهٔ اخلاق توضیح اخلاق

است، اما چگونه می‌تواند توضیح اقتصاد باشد؟ اقتصاد نوعی



بعضی ویژگی‌ها را برجسته می‌سازد، مفید باشد، اما بسیار ساده است. X ممکن است ویژگی‌های مطلوب یا نامطلوب دیگری داشته باشد و ممکن است جانشین‌های بهتری وجود داشته باشند. طرحی که در ذیل می‌آید، توجیه پذیرتر است:

۱. سیاست ما باید توسط رتبه‌بندی اخلاقی یا اجتماعی R هدایت شود.
۲. نتایج X در حالت R نسبت به نتایج هر سیاست دیگری عالی تر است.

۳. بنابراین، سیاست ما باید X را محقق سازد.

بخش اخلاقی سیاست‌گذاری، که با مقدمه اول نشان داده شده است، نه تنها تعیین یک هدف و قید خاص را ایجاد می‌کند، بلکه مستلزم تعیین کامل اهمیت اخلاقی نتایج گوناگونی است که سیاست‌های گوناگون ممکن است داشته باشند. وظیفه اقتصاددانان این است که تمامی نتایج سیاست‌های جانشین را تعیین کنند. هنگامی که تمامی نتایج شناخته شدند، سیاست‌ها می‌توانند بر حسب نتایجشان رتبه‌بندی شوند. اگرچه ممکن است محقق صد درصد نداند که نتایج سیاست‌ها چه خواهد بود، اما می‌تواند احتمالات پیامدها را تخمین بزند، سپس می‌تواند سیاست‌ها را با ارزیابی ارزش‌های اخلاقی پیامدهایشان از طریق احتمالاتی که به دست می‌آورد، درجه‌بندی کند. همان‌گونه که طرح ساده‌تر مشاهده شد، نتیجه سیاسی، هم به مقدمه اخلاقی و هم به مقدمه فنی که مستقل از یکدیگرند بستگی دارد.

طرح دوم بر خلاف طرح اول، چندان ساده نیست. اشکال این طرح آن است که پر زحمت است. هیچ نظام اخلاقی به اندازه کافی خالص و پیشرفته نیست که بتواند مقدمه لازم اول را فراهم کند، و اقتصاد نیز آماده چالش برای تأمین مقدمه دوم نمی‌باشد. اگرچه جداسازی دقیق بین اقتصاد و اخلاق نمی‌تواند مورد تأیید باشد، اما در این تصویر، که اقتصاددانان را به عنوان یک مهندس - کسی که عرضه‌کننده اطلاعات فنی صرف است - نمایش می‌دهد، حقایقی نیز وجود دارد. اما اگر اقتصاددانان قرار است متوجه شوند که سیاستگذاران چه اطلاعاتی می‌خواهند و اگر قرار است بدانند به چه سوالاتی باید پاسخ بدهند، در این صورت، بازتاب در ارزش‌ها اجتناب‌ناپذیر

علم یا مهندسی است، اقتصاد نشان می‌دهد که چگونه می‌توان به اهداف معینی دست یافت. اما برخلاف اخلاق، معین نمی‌کند که فرد چه اهدافی را باید در نظر بگیرد. اقتصاد دانشی فنی را فراهم می‌کند که ارتباط آن با اخلاق بیش از ارتباط هندسه یا فیزیک با اخلاق نیست. هر قدر هم که نظریات اخلاقی معقول یا قابل تصور باشند، باز هم ارتباطی با اقتصاد ندارند و نمی‌توانند به فرد در فهم اقتصاد یاری رسانند.

اقتصاددانانی که ارتباط بین فلسفه و اقتصاد را انکار می‌کنند، رابطه بین اقتصاد و سیاست‌گذاری را تصدیق می‌کنند، اما اصرار دارند که اقتصاد با سیاست همان‌گونه ارتباط دارد که راه و ساختمان با سیاست. سیاستگذاران ممکن است به دلیل نیاز به نیروی الکتریکی، ساختن یک سد را بررسی کنند. مهندس راه و ساختمان نمی‌گوید که آیا این هدف با ارزش است یا نه. در عوض، مهندسان راه و ساختمان اطلاعاتی درباره مشکلات ساختن سد در محل‌های گوناگون، مقدار برقی که سدها می‌توانند تولید کنند و مقدار زمین‌هایی که زیر آب می‌روند، در اختیار قرار می‌دهند. بنابراین، مهندسان راه و ساختمان پاسخ‌هایی را فراهم می‌کنند که سیاستگذاران هنگامی که سعی دارند تعیین کنند آیا سدی را بسازند یا نه و کجا باید ساخته شود، به آن‌ها نیاز دارند. هر فرد برای تحقق بخشیدن به هر چیزی نیاز به اطلاعاتی درباره علل و آثار آن دارد. مهندسی راه و ساختمان یک منبع برای این آگاهی است. در این ایراد، ادعا شده است که نقش اقتصاد صرفاً همین است. اخلاق اهدافی را معین می‌کند که سیاستگذاران در پی آن‌ها هستند و روش‌هایی را که ممکن است به کار گرفته شوند، محدود می‌کند. اقتصاد نتایج سیاست‌های جانشین را روشن می‌سازد. هم اقتصاد و هم اخلاق برای سیاست‌گذاری بسیار اساسی هستند، اما سر و کاری با یکدیگر ندارند.

طرح ساده‌ای که در ذیل می‌آید، ممکن است به روشن شدن این دیدگاه کمک کند:

۱. سیاست ما باید به هدف G دست یابد و قید C را تأمین کند.
۲. X قید C را تأمین می‌کند و به G دست می‌یابد.
۳. بنابراین، سیاست ما باید X را محقق سازد.

در این طرح، که بیش از حد ساده شده است، مقدمه اول مربوط به اخلاق یا فلسفه سیاسی است، در حالی که مقدمه دوم مربوط به اقتصاد و دیگر مجموعه‌های علوم تجربی می‌باشد. نتیجه یک قضاوت اخلاقی است و به هر دو مقدمه (مقدمه اخلاقی اول و مقدمه فنی دوم) نیاز دارد. این ایراد خاطر نشان می‌سازد که مقدمه اول و دوم با یکدیگر سر و کاری ندارند و این که اخلاق چیزی برای کمک کردن به اقتصاد ندارد.

این طرح ممکن است به عنوان یک «کاریکاتور»، که

می‌شود.

همان‌گونه که فریتز مک لاپ (Fritz Machlup 1969) متوجه شد، به کارگیری طرح دوم برای فعالیت‌هایی که اقتصاددانان به عهده گرفته‌اند، غالباً غیرممکن است. مک لاپ به طور مؤثری مشاهده کرد که فرایند سیاسی به ندرت مشکلات اقتصادی خود را به روشنی مشخص می‌کند. هنگامی



به مشکلات فنی تحلیل اقتصادی برگردانند. هنگامی که اقتصاددانان برای تحقیق، مسائلی را برمی‌گزینند، مشکلات مشابهی بروز می‌کنند. اقتصاددانان می‌خواهند مشکلاتی را که برای زندگی مردم اهمیت دارند حل کنند. آن‌ها دوست دارند معضلات نظری را به روش‌هایی که با تعهدات اخلاقی آن‌ها تعارضی ندارند، حل کنند.

مطمئناً مطلوب نیست که تعهدات اخلاقی اقتصاددانان الهام‌بخش پژوهش‌های آن‌ها نباشد. اقتصاد تنها به پژوهش صرف و حل معضلات اختصاص ندارد، بلکه با مشکلات عملی و فوری که ما انسان‌ها با آن‌ها مواجه می‌شویم نیز مربوط است. اگر اقتصاددانان از پرداختن به موضوعات اخلاقی خودداری کنند، نخواهند دانست چه مسائلی مهم هستند. اقتصاددانان مهندسانی بی تفاوت نسبت به ارزش‌ها نیستند. در تعیین موضوعاتی که باید مورد مطالعه واقع شوند و تیز در مورد شیوه تفکر درباره چگونگی کاربرد اقتصاد برای حل مشکلات عملی، اقتصاددانان باید موضوعات اخلاقی را مورد توجه قرار دهند. لازم نیست آن‌ها چندان نظام‌مند، خودآگاهانه یا دقیق عمل کنند، اما نمی‌توانند از اخلاق بکلی اجتناب ورزند.

## دو مثال

این بحث مملو از استدلال‌هاست، اما استدلال‌ها بدون ذکر مثال‌ها دیرپای و انتزاعی هستند. یک مثال خوب بهتر از صد صفحه استدلال می‌تواند اهمیت اخلاق را برای اقتصاد روشن سازد. وانگهی اخلاق فقط منطق نیست، احساسات نیز نقش خود را ایفا می‌کنند، و برای پرداختن به احساسات، مثال‌ها نیز مفید هستند. در این قسمت، موضوع بحث ما اهمیت اخلاق در اقتصاد نیست، بلکه از خلال مثال‌ها می‌خواهیم نشان دهیم که اخلاق چه قدر اهمیت دارد. ما دو مثال را مورد بحث قرار خواهیم داد که مثال اول این دو، جار و جنجالی به پا کرده است.

### ۱. یادداشت تکان‌دهنده

در دسامبر ۱۹۹۱، لورنس سامرز (Lawrence Summers)، که در آن زمان اقتصاددان برجسته بانک جهانی بود، یادداشت ذیل را برای برخی از همکاران خود فرستاد:

بین خودمان باشد، آیا نباید بانک جهانی مشوق انتقال هرچه بیش‌تر صنایع آلاینده به کشورهای کم‌تر توسعه یافته (LDC) باشد؟ من می‌توانم سه دلیل اقامه کنم:

۱. برآورد هزینه‌های آلودگی زیان‌بار برای سلامتی، بستگی به منافع پیش‌بینی شده از افزایش بیماری و مرگ و میر دارد. از این دیدگاه، مقدار معینی از آلودگی زیان‌بار برای سلامتی باید در کشوری که کم‌ترین هزینه را دارد به وجود آید؛

که از اقتصاددانان خواسته می‌شود درباره چگونگی تحقق اهداف معین نظر مشورتی صرفاً فنی ارائه دهند، به ندرت مشکلات صرفاً فنی به آن‌ها ارائه می‌شود. اقتصاددانانی را در نظر بگیرید که از آن‌ها خواسته می‌شود درباره چگونگی دگرگون‌سازی کلی اقتصادهای دستوری - سوسیالیستی سابق - و تبدیل آن‌ها به اقتصادهای بازاری نظر مشورتی بدهند. درباره وظایف آن‌ها فکر کنید. آیا در این‌ها چه جانشین‌هایی را در نظر می‌گیرند و چه اهمیتی برای هزینه و مزایای نسبی قایل می‌شوند، ارزش‌های شخصی آن‌ها مؤثر نخواهد بود؟ مسلماً مؤثر خواهد بود. آیا سیاستگذاران در بلغارستان و لاتویا اصلاً می‌توانند یک فهرست کامل از اهداف مربوطه و قیود همراه با ارزش‌های دقیق هر یک و اولویت‌ها در اختیار مشاوران اقتصادی خود قرار دهند؟

اقتصاددانان برای ارائه مشورت، نیازمند دانستن تمامی اهداف سیاستگذاران و چگونگی سنجش آن‌ها هستند. اقتصاددانان در مورد بعضی موضوعات ناچارند بر ارزش‌های شخصی خود تکیه کند. آن‌ها ممکن است به طور نظام‌مند درباره اقتصاد فکر نکنند و ممکن است اصلاً نخواهند درباره اقتصاد فکر کنند. اما آن‌ها بدون درکی اخلاقی قادر نخواهند بود دریابند که سیاستگذاران چه می‌خواهند یا مشکلات سیاسی را

یعنی کشوری که دارای کمترین دستمزدهاست. من فکر می‌کنم که در پس تخلیهٔ محموله‌های زباله‌های سمی در کشوری که پایین‌ترین دستمزدها را داراست، منطق اقتصادی قرار دارد و از نظر اخلاقی، این انتقال بی‌اشکال است و باید شجاعانه با آن روبه‌رو شویم.

۲. هزینه‌های آلودگی احتمالاً غیر خطی هستند؛ زیرا هزینهٔ افزایش اولیهٔ آلودگی احتمالاً بسیار پایین باشد. من همواره فکر می‌کنم که آلودگی کشورهای کم‌جمعیت افریقایی فوق‌العاده کم است. کیفیت هوای این کشورها در مقایسه با لوس آنجلس و مکزیکوسیتی احتمالاً بی‌اندازه پایین است. تنها این واقعیات تأسف‌بار وجود دارند که بسیاری از آلودگی‌ها به وسیلهٔ صنایع غیر تجاری (حمل و نقل، تولید برق) ایجاد می‌شوند، و این که هزینه‌های بخش حمل‌ونقل زباله‌های جامد آن چنان بالا هستند که مانع مبادله میان افزایش رفاه جهانی و آلودگی هوا و زباله‌ها می‌شوند.

۳. تقاضا برای محیط زیست پاکیزه به دلایل زیبایی‌شناختی و بهداشتی احتمالاً دارای کشش درآمدی بالایی است. روشن است که نگرانی دربارهٔ عاملی که باعث تغییر یک در میلیون احتمال ابتلا به سرطان پروستات می‌شود، در کشورهایی که مردم در آنجا آن قدر طول عمر دارند که مبتلا به سرطان پروستات شوند، به مراتب بیش از نگرانی در کشورهای است که از یک سو دارای مرگ و میر قریب ۵٪ هستند و از سوی دیگر، احتمال مبتلا شدن به سرطان پروستات دویست در هزار است. همچنین نگرانی‌های مربوط به صنایع آلایندهٔ هوا بیش‌تر دربارهٔ ذرات زیان‌باری هستند که قابل رؤیت می‌باشند. این آلاینده‌ها احتمالاً اثر مستقیم چندانی روی سلامتی ندارند. پیداست که تجارت کالاهایی که نگرانی‌هایی را دربارهٔ آلودگی زیبایی‌شناختی به همراه دارند، می‌توانند رفاه را افزایش دهند. در حالی که تولید انعطاف‌پذیر است، مصرف هوای پاک غیر تجاری است.

مشکلی که در مباحثی که علیه تمامی این پیشنهادها برای آلودگی بیش‌تر در کشورهای کم‌تر توسعه یافته مطرح است (حقوق طبیعی نسبت به برخی از کالاها، دلایل اخلاقی، نگرانی‌های اجتماعی و فقدان بازارهای مناسب) کم و بیش می‌تواند در برابر هر پیشنهاد بانک جهانی برای آزادسازی مطرح شود و مورد استفاده قرار گیرد. (اکنون می‌ست، ۸ فوریه ۱۹۹۲، ص ۶۶)

این یادداشت با عنایت به محتوای کاملاً گویای آن، ارزش مطالعه و مرور چند باره دارد. سامرز جداً درصدد پیشنهاد برنامهٔ بانک جهانی برای صادرات آلودگی به کشورهای کم‌تر توسعه یافته نیست؛ چنین سیاستی، هم با مشکلات فنی

روبه‌روست و هم بحث‌های اخلاقی در مقابل آن وجود دارد. با این حال، سامرز با هیجان خاطرنشان می‌کند که اعتراضات اخلاقی مشابهی بر دیگر سیاست‌های بانک جهانی وارد است. نباید تصور کرد که سامرز برای خدمت به یک اعتقاد شخصی، اقتصاد را تحریف کرده، بلکه به عکس، منطق اقتصادی وی یک نمونه از این افکار است. تنها خطای او این بوده که مضامین ناخوشایندی را به قلم آورده است که بیش‌تر اقتصاددانان ترجیح می‌دهند آن‌ها را توضیح ندهند و یا این که دست‌کم در یادداشتی که ممکن است خبر آن به مجلهٔ *اکنون می‌ست* درز کند، بیان نکنند. ما بر این مثال انگشت نهاده‌ایم؛ زیرا زمانی که یک نظریهٔ اقتصادی تا این حد وقیحانه و آشکارا نفرت‌انگیز باشد، آسان‌تر می‌توان محتوای بحث‌انگیز اخلاقی آن را دریافت.

### منافع اقتصادی صدور آلودگی به کشورهای کمتر توسعه یافته

آلودگی آب و هوا از راه‌های گوناگونی کیفیت زندگی را کاهش می‌دهد. با این حال، بسیاری از انواع آلودگی‌ها قیمت بازاری ندارند. کسی نمی‌تواند به فروشگاه لوازم خانگی برود و در برابر پرداخت ۱۹ دلار و ۹۵ سنت حجمی از هوا را تهیه و استنشاق کند که ۲۰٪ کم‌تر به وسیلهٔ مواد سمی شیمیایی آلوده باشد. به دلایلی که برخواهیم شمرده، در خصوص محدودیت آلودگی، کم‌تر بازاری یافت می‌شود؛ اولاً، به این دلیل که تعیین تمامی منابع آلودگی آب و هوا ممکن نیست. (اگر شما تصمیم بگیرید که باقی‌ماندهٔ مواد سمی ضد علف‌های هرز را در فاضلاب تخلیه کنید، اصلاً چه کسی خواهد فهمید؟) ثانیاً، حتی اگر چنین کاری ممکن بود، دست یافتن به توافق میان آلوده‌کنندگان برای بهبود آب و هوا به طور کمرشکنی گران می‌شد. ثالثاً، هرگونه توافقی که شما با آلوده‌کنندگان بکنید، بر همسایهٔ شما اثر خواهد گذاشت و به عکس، هنگامی که در گوشه‌ای قدم می‌زنید، همان هوایی را تنفس می‌کنید که همسایهٔ شما تنفس می‌کند. هر توافق عملی نیازمند همکاری میان همسایگان شماست.

بنابراین، غالباً مهار آلودگی نیازمند یک اقدام جمعی است. یکی از راه‌هایی که اقتصاددانان می‌توانند از آن طریق به مهار آلودگی کمک کنند، برآورد هزینه‌های آلودگی است. اگر بازارهایی برای خرید و فروش آلودگی وجود داشت، این امید هم می‌رفت که بتوان هزینه‌های آلودگی را برآورد کرد. اقتصاددانان از طریق بررسی قیمت‌های مسکن مناطقی که بجز از نظر کیفیت هوا از سایر جهات بسیار به هم شبیه هستند، می‌توانند هزینه‌های آلودگی را برآورد کنند. آن‌ها می‌توانند از میزان پولی



که برای صافی‌های هوا، صافی‌های آب یا شیشه‌های آب پرداخت می‌شود، به نتایجی دست یابند. آن‌ها می‌توانند با زیست‌شناسان در تعیین و برآورد هزینه آسیب‌های وارد شده به سلامتی که از سوی مواد آلاینده ایجاد می‌شوند، همکاری کنند. اقتصاددانان با این روش‌ها شاید بتوانند تخمین بزنند که مردم کشورهای توسعه یافته چه مقدار مایلند برای کاهش آلودگی در محیط زیست خود بپردازند و از سوی دیگر، مردم کشورهای کم‌تر توسعه یافته برای علاقه به پذیرش آلودگی بیش‌تر، چه مقدار می‌خواهند غرامت بگیرند.

ممکن است مردم از زیان‌های ناشی از آلودگی بی‌خبر باشند؛ مردم یک کشور کم‌تر توسعه یافته ممکن است به دلیل ناآگاهی از محتویات مواد آلاینده و زیان‌هایی که احتمالاً به بار می‌آورند، یا ناآگاهی از احتمالات نشت آلاینده‌ها و آلوده کردن آب‌های سطحی، با پذیرش مواد سمی آلاینده در مقابل دریافت غرامت بسیار ناچیز، موافقت کنند. اگر خواست آن‌ها به پذیرش آلودگی بیش‌تر بر اساس چنین خطاهایی باشد، در آن صورت این امر منعکس‌کننده منافع واقعی آن‌ها نیست.

سامرز مشکل خطای مذاکره‌کنندگان کشورهای کم‌تر توسعه یافته در تشخیص منافع خود را نادیده گرفته است؛ زیرا وی بر ارزیابی میزان اشتیاق مردم به رهایی از آلودگی در کشورهای توسعه یافته یا میزان خواست مردم برای پذیرش آن در کشورهای کم‌تر توسعه یافته تکیه نمی‌کند، بلکه آنچه دلایل سه‌گانه وی تلاش دارند نشان دهند این است که چون مردم کشورهای کم‌تر توسعه یافته از عقلانیت برخوردارند، باید از فروش حقوق خود به مردم کشورهای توسعه یافته در ازای قیمتی که مردم کشورهای توسعه یافته می‌خواهند بپردازند، خشنود باشند؛ زیرا هزینه‌های اقتصادی پیامدهای افزایش آلودگی در کشورهای کم‌تر توسعه یافته بسیار کم‌تر از کشورهای توسعه یافته هستند و بدین روی، علاقه به پذیرش آلودگی بیش‌تر در کشورهای کم‌تر توسعه یافته متکی بر خطاهای آنان درباره پیامدهای انجام این کار نیست.

اقتصاددانان برای تعیین هزینه‌های اقتصادی چیزهایی که به معنای واقعی کلمه، خرید و فروش نمی‌شوند، روش‌های پیچیده‌ای به کار می‌گیرند. در این جا اگر برخی امور فرضی را در نظر بگیریم، بحث ساده خواهد شد: فرض کنید آلودگی در بازار، قابل خرید و فروش باشد. به دلیل آن‌که آلودگی امر ناخوشایندی است، آنچه مصرف‌کنندگان می‌خواهند بخرند، فقدان آلودگی است. اجازه دهید کاهش آلودگی را، که مصرف‌کنندگان می‌خواهند بخرند، به عنوان واحدهایی از یک کالای فرضی منحصر به فرد و با نشان کیفیت محیط زیستی (EQ) در نظر بگیریم. در این جهان فرضی، که در آن افراد

می‌توانند مستقلاً واحدهایی از EQ خریداری و مصرف کنند و بنگاه‌ها نیز می‌توانند مستقلاً واحدهایی از EQ را تولید و به بازار عرضه کنند، قیمت واحدهای EQ و هزینه کل آن چه قدر خواهد بود؟ آیا افراد عاقل و کاملاً آگاه، که در یک کشور کم‌تر توسعه یافته خاص در فقر زندگی می‌کنند، می‌توانند در فروش واحدهایی از EQ به افراد عاقل و کاملاً آگاه، که در یک کشور توسعه یافته و ثروتمند زندگی می‌کنند، به توافق‌هایی دست یابند؟ اگر کشور فقیر یکی از آن کشورهای کم‌تر توسعه یافته کم‌تر آلوده باشد، که سامرز به آن اشاره می‌کند، در این صورت، این کشور فقیر هم‌اکنون مقدار زیادی از کالای EQ ارزان در اختیار دارد. ارزانی کیفیت محیط زیستی نه تنها به دلیل فراوانی آن است، بلکه همان‌گونه که سامرز خاطر نشان می‌کند، به دلایل ذیل می‌باشد:

۱. ارزش افزوده محصول از طریق یک واحد اضافی از EQ بسیار پایین خواهد بود.

۲. هزینه‌های بهداشتی یا زیبایی‌شناختی، که از کاهش اندکی از EQ به وجود می‌آیند، بسیار ناچیز خواهند بود.

۳. شهروندان کشورهای فقیر به چیزهای دیگری نیز نیاز دارند که در درجه اول دوست دارند آن‌ها را خریداری کنند.

از سوی دیگر، EQ در کشور ثروتمند پرهزینه و کمیاب است. بنابراین، اگر قیمت یک واحد از EQ بسیار بالا یا بسیار پایین نباشد، در آن صورت، فروش واحدهای EQ توسط افراد فقیر به افراد کشورهای ثروتمند به نفع هر دو خواهد بود. امکان انجام معاملات با صرفه تنها هنگامی از بین خواهد رفت که کشور فقیر آن قدر آلودگی از کشور ثروتمند وارد کند که هزینه کیفیت محیط زیستی در کشور فقیر به اندازه کشور ثروتمند بالا باشد. این امر تنها زمانی رخ می‌دهد که آلودگی در کشور فقیر بسیار بیش‌تر از کشور ثروتمند باشد. با توجه به محرومیت کشور فقیر، محیط زیست نامطلوب هزینه‌های کم‌تری برای افراد کشور فقیر خواهد داشت و آن‌ها قاعدتاً تنها زمانی که با مشکلات آلودگی به مراتب شدیدتری مواجه باشند، حاضر می‌شوند به اندازه افراد کشورهای ثروتمند برای کاهش آلودگی هزینه کنند.

بنابراین، اگر همه افراد عاقل و کاملاً آگاه باشند و برای آن‌ها این امکان فراهم باشد که به راحتی به خرید و فروش و انتقال آلودگی یا کیفیت محیط زیستی بپردازند؛ در آن صورت، تجارت پیرونقی میان کشورهای توسعه یافته و کشورهای کم‌تر توسعه یافته جهان به وجود خواهد آمد و آلودگی از کشورهای توسعه یافته به سوی کشورهای کم‌تر توسعه یافته سرازیر خواهد شد. اما واحدهای EQ را - متأسفانه - نمی‌توان به صورت فردی تملک کرد و خرید و فروش نمود، انتقال آلودگی بین کشورها مشکل است. از این رو، بانک جهانی می‌تواند با

تسهیل انتقال آلاینده‌ها به کشورهای کم‌تر توسعه یافته، در ازای پرداخت مقداری گرامت، رفاه جهانی را افزایش دهد. بی‌تردید، صرف انتقال آلودگی به کشورهای کم‌تر توسعه یافته بدون پرداخت هیچ گرامتی به آنان برای طرفین سودمند نیست و تنها کشورهای توسعه یافته منتفع خواهند شد. اما از بُعد تحلیل هزینه - فایده، این‌گونه انتقال هنوز هم می‌تواند به یک سود حاصل بینجامد؛ زیرا کشورهای توسعه یافته می‌توانستند به کشورهای کم‌تر توسعه یافته گرامت بپردازند و در این حال نیز از وضعیت بهتری نسبت به قبل برخوردار باشند. بنابراین، می‌توان یادداشت سامرز را به عنوان بیان فواید انتقال آلودگی بدون پرداخت گرامت از سوی کشورهای توسعه یافته به کشورهای کم‌تر توسعه یافته نیز تفسیر کرد.

### حوزه کارایی اخلاق

سه نکته‌ای که سامرز در مقاله خود آورده است، نشان می‌دهند که مقدار گرامتی که افراد عاقل کشورهای توسعه یافته می‌خواهند برای کاهش آلودگی بپردازند، بیش از مقداری است که افراد عاقل کشورهای کم‌تر توسعه یافته برای قبول افزایش آلودگی بیش‌تر مطالبه می‌کنند و نشان می‌دهد که اگر آلودگی به راحتی قابل مبادله باشد، در آن صورت در کشورهای کم‌تر توسعه یافته آلودگی بیش‌تر خواهد شد. اما چرا کسی باید بگوید که آلودگی متأسفانه به وسیله صنایع غیر تجاری تولید می‌شود؟ چرا باید کسی بگوید: روشن است که تجارت کالاهایی که نگرانی‌هایی در زمینه آلودگی زیبایی‌شناختی در پی دارند می‌تواند باعث افزایش رفاه شود؟ چگونه می‌توان تصور کرد که کسی به این نتیجه رسیده باشد که بانک جهانی (باید) انتقال بیش‌تر صنایع آلاینده به کشورهای کم‌تر توسعه یافته را تشویق کند؟ چگونه کسی از این ادعاها که افراد تا چه میزان عاقلانه و کاملاً آگاهانه انتخاب می‌کنند، به ادعاهایی مربوط به رفاه می‌رسد، و از ادعاهای مربوط به رفاه به ادعاهایی در مورد این‌که بانک جهانی چه باید بکند، می‌رسد؟ ما هنوز منطق استدلال سامرز را روشن نساخته‌ایم.

به نظر ما، استدلال سامرز را می‌توان به صورت بند بند به شرح ذیل تقریر کرد:

۱. هزینه‌های اقتصادی پیامدهای افزایش آلودگی در کشورهای کم‌تر توسعه یافته به مراتب، کم‌تر از منافع اقتصادی پیامدهای کاهش آلودگی در کشورهای توسعه یافته است. (مقدمه)

۲. افراد عاقل و کاملاً آگاه در کشورهای توسعه یافته حاضرند برای کاهش آلودگی، مبلغی بیش از آنچه که افراد عاقل و کاملاً آگاه در کشورهای کم‌تر توسعه یافته برای پذیرش

افزایش آلودگی مطالبه می‌کنند، بپردازند. (استنتاج شده از بند ۱)  
 ۳. به ازای گرامتی متوسط (C) تمامی افراد عاقل و کاملاً آگاه خواهان انتقال آلودگی از یک اقتصاد توسعه یافته به یک کشور کم‌تر توسعه یافته هستند. (استنتاج شده از بند ۲)  
 ۴. اگر تمامی افراد عاقل و کاملاً آگاه خواهان انجام مبادله

باشند، در این صورت، انجام آن موجب بهبود وضعیت آنان می‌شود و رفاه همگان را افزایش می‌دهد. (مقدمه)

۵. انتقال آلودگی از کشورهای توسعه یافته به کشورهای کم‌تر توسعه یافته و پرداخت گرامتی متوسط (C) وضعیت همگان را بهبود می‌بخشد. (استنتاج شده از بند ۳ و ۴)

۶. اقدام در جهت بهبود وضعیت افراد امری مطلوب است. (مقدمه)

۷. انتقال آلودگی به کشورهای کم‌تر توسعه یافته و پرداخت گرامتی متوسط امری مطلوب است. (استنتاج شده از بند ۴ و ۵)

نتیجه‌ای که از تقریر مجدد بحث سامرز به دست می‌آید با

این قضیه که بانک جهانی باید مشوق انتقال مسیر صنایع آلاینده به کشورهای کم‌تر توسعه یافته باشد، اندکی تفاوت دارد. اما اگر کسی بپذیرد که مشاغل و درآمدهای حاصل از صنایع آلاینده «گرامتی مناسب» به شمار می‌آیند، در این صورت، این تقریر، مجدد مقاصد سامرز را برآورده خواهد ساخت. کسی ممکن است چنین استدلال کند که انتقال آلودگی به کشورهای کم‌تر توسعه یافته با صرف‌نظر از پرداخت هرگونه گرامتی، امری مطلوب است؛ زیرا در این‌گونه انتقال، سود خالص وجود دارد. اما اثبات این نتیجه - که از نتیجه‌ای که سامرز گرفته، زنده‌تر است - مقدمات اخلاقی بحث‌انگیزی می‌طلبد، و ما در این‌جا درصدد اظهارنظر در مورد چنین استدلالی نیستیم.

استدلال مزبور حاوی دو مقدمه اخلاقی ظاهراً قابل قبول است؛ یعنی گزاره‌های ۴ و ۶ آنچه در این‌جا مهم است این‌که قبول کنیم این اصول اجتناب‌ناپذیرند. سامرز خوب می‌داند که سرازیر کردن آلودگی به کشورهای کم‌تر توسعه یافته پرسش‌هایی اخلاقی برمی‌انگیزد، و در آخرین بند از یادداشت

- نظریه‌های اخلاقی
- گرچه راهنمای سلوک
- اخلاقی هستند، ولی
- اهمیت اصلی آن‌ها در
- این نیست که بگویند
- در موقعیت‌های
- متفاوت و خاص چه
- باید کرد. هدف اصلی
- این قبیل نظریه‌ها آن
- است که به لحاظ
- نظری، تبیین
- قانع‌کننده‌ای از ماهیت
- اخلاق در اختیار مردم
- قرار دهند.
-

خود، به اختصار به برخی از آن‌ها اشاره کرده است. اما از لحن این یادداشت (که متوجه اقتصاددانان هم‌تا بوده است و نه به عموم مردم) پیداست که سه بند ذکر شده یک دلیل علمی ارائه می‌دهند، در حالی که بند آخر این یادداشت به اعتراضات اخلاقی پیش پا افتاده‌ای اشاره دارد. محتوای اخلاقی برای نشان دادن خود، منتظر بند آخر نمی‌ماند. سه بند ذکر شده بخشی از یک بحث اخلاقی هستند و اقتصادی که سامرز عرضه می‌کند، آکنده از اخلاق است.

### نقش بانک جهانی در انتقال صنایع آلاینده به کشورهای کمتر توسعه یافته

چنین می‌نماید که این نتیجه از مقدمات استدلال مزبور به دست می‌آید، اما منطوق آن روشن نیست، به ویژه آن‌که ممکن است کسی بپرسد: چگونه می‌توان تصور کرد که بند دوم از مقدمه اول حاصل شود یا چگونه از بند دوم، بند سوم استنتاج می‌شود؟ اگر کسی نخواهد این نتیجه را بپذیرد، باید با یکی از روابطی که میان این مقدمات وجود دارد مخالفت کند و یا دست‌کم یکی از این مقدمات را زیر سؤال ببرد.

جنگالی که این یادداشت به وجود آورد، نشان می‌دهد که بیش‌تر مردم حاضر به پذیرش نتیجه این استدلال نیستند. اما ممکن است این سر و صدا واکنشی اولیه و نسبی باشد؛ چرا که بانک جهانی نباید انتقال صنایع آلاینده را تشویق کند. اگرچه ما نمی‌توانیم ادعا کنیم از جانب تمامی کسانی سخن می‌گوییم که این نتیجه را ناخوشایند یافته‌اند، اما در این جا سه احتمال را می‌توان مطرح کرد:

۱. تشویق انتقال صنایع آلاینده به کشورهای کم‌تر توسعه یافته به آلودگی هر چه بیش‌تر جهان خواهد انجامید. کشورهای توسعه یافته دارای انگیزه و قدرت اجرایی لازم برای اعمال سیاست‌های مهار آلودگی هستند، در حالی که کشورهای کم‌تر توسعه یافته به دلایلی که سامرز ارائه می‌دهد، انگیزه کم‌تری برای مهار آلودگی دارند و برای اجرای سیاست‌های مهار آلودگی، با مشکلات بیش‌تری مواجه هستند. به دلیل آن‌که بسیاری از پیامدهای آلودگی متوجه کل جهان است، تشویق انتقال صنایع آلاینده به کشورهای کم‌تر توسعه یافته پیامدهای نامطلوبی در بر خواهد داشت.

۲. اگرچه مردم، چه در کشورهای توسعه یافته و چه در کشورهای کم‌تر توسعه یافته، از انتقال صنایع آلاینده به کشورهای کم‌تر توسعه یافته در ازای پرداخت غرامتی معقول خوشحال خواهند شد، اما این مبادله دور از انصاف است. قرارداد مشابهی را که بین یک میلیاردر و یک تهی‌دست واقع شده است، در نظر بگیرید که به موجب آن تهی‌دست حاضر می‌شود

در ازای آش جوی روزانه و تشک کاهی، ۱۶ ساعت در روز کار کند. طرفین قرارداد ممکن است عاقل و کاملاً آگاه باشند و هر دو چه بسا به اختیار خود این قرارداد را منعقد کرده باشند. اما اغلب مردم خواهند گفت که فرد میلیاردر از تهی‌دست بهره‌کشی می‌کند. مهم نیست که تا چه میزان اختیاری باشد، اما این قرارداد ناعادلانه است. در واقع، این مثال به تنهایی ممکن است بی‌عدالتی ناشی از تخلیه مواد آلاینده در کشورهای کم‌تر توسعه یافته را بی‌اهمیت جلوه دهد؛ زیرا این مثال هنگامی می‌تواند این بی‌عدالتی را به خوبی نشان دهد که این واقعیت در نظر گرفته شود که قسمت اعظم محرومیت در کشورهای کم‌تر توسعه یافته ناشی از عملکرد کشورهای توسعه یافته است. بهتر است به میلیاردر و تهی‌دستی مثال بزنیم که درماندگی تهی‌دست ناشی از چپاول، رقابت یا فریب‌کاری قبلی میلیاردر باشد. اگر طرف ثروتمند باعث محرومیت طرف دیگر باشد، بهره‌کشی از این هم فاحش‌تر می‌نماید.

۳. انتقال صنایع آلاینده به کشورهای کم‌تر توسعه یافته آن‌ها را واقعاً در وضعیت بهتری قرار نمی‌دهد. بنابراین، یا در استدلال سامرز و یا در تصویری که وی از رفاه دارد، اشکالی موجود است. منافع اقتصادی این‌گونه صنایع خسارت‌های ناشی از آن را جبران نخواهد کرد.

اگرچه اشکال اول مبنی بر این‌که انتقال صنایع آلاینده آلودگی جهانی را افزایش خواهد داد، یک اشکال جدی است، اما نباید چهارچوب اخلاقی سامرز را زیر سؤال برد. به دلیل آن‌که آثار آلودگی به منطقه خاصی محدود نمی‌شود، استدلال‌هایی که سامرز در خصوص منافع خالص انتقال آلودگی مطرح می‌کند قابل قبول نیستند. اگر مبادله‌ای که فقیر و ثروتمند در صد آن هستند پیامدهایی به اندازه Q داشته باشد که هیچ هزینه و سودی برای فقیر و ثروتمند ایجاد نکند، در آن صورت، این مبادله لزوماً سود اجتماعی در بر نخواهد داشت. اگر زیان‌های آلودگی عمدتاً منطقه‌ای نیستند، در این صورت، نمی‌توان نتیجه گرفت که انتقال صنایع آلاینده سودمند خواهد بود. بنابراین، اهمیت ندارد که انتقال صنایع آلاینده چه قدر جذابیت برای تجار خاص داشته باشد.

اشکال دوم، که بر حسب ناعادلانه بودن انتقال آلودگی به کشورهای کم‌تر توسعه یافته بیان شده است، موجب غافلگیر شدن سامرز نخواهد شد. او در بند آخر یادداشت خود، به چنین اشکالاتی اشاره کرده است، اما صرف‌نظر از این اظهارنظر که چنین اشکالاتی را کم و بیش می‌توان عملاً متوجه سایر طرح‌های بانک جهانی در مورد آزادسازی نمود، وی پیشنهاد دیگری ارائه نمی‌دهد. همچنین اشکال ناعادلانه بودن انتقال آلودگی به کشورهای کم‌تر توسعه یافته نشان می‌دهد که مقدمه

عر مبنی بر این که اقدام در جهت بهبود وضعیت افراد امری مطلوب است - باید تعدیل شود. اگر انجام این کار مستلزم بی‌عدالتی شدید باشد، ممکن است اقدام به بهبود وضع مردم امری مطلوب نباشد.

صرف گفتن این که انتقال آلودگی به کشورهای کم‌تر توسعه یافته بهره‌کشی است، نشانگر نادرستی این امر نیست. بیش‌تر مردم حاضرند در ازای افزایش به اندازه کافی زیاد رفاه، بی‌عدالتی بیش‌تر را تحمل کنند. پیش از تصمیم‌گیری درباره این که بهترین کار چیست، فرد باید بداند که منافع رفاهی تا چه میزانی بزرگ خواهند بود و به چه مقدار بی‌عدالتی خواهند انجامید. درک این نکته که چرا سامرز به این مسائل پرداخته، آسان است، اما درک این که فردی بدون پرداختن به این مسائل از این طرح راهبردی دفاع کند، امر دشواری است. یکی از مطالب مهم و گمراه‌کننده این یادداشت طرح این نکته است که صرف‌نظر از برخی انتقادات اخلاقی، پیامدهای این راهبرد آسان است.

سومین و آخرین اشکال به خوبی تقریر نشده است. این اشکال اساساً فقط یک بیان شک‌گرایانه در مورد این ادعاست که فروش کیفیت زیست‌محیطی به کشورهای توسعه یافته برای کشورهای کم‌تر توسعه یافته واقعاً سودمند خواهند بود. اگر مطالب یادداشت سامرز درست باشند، این شک‌گرایی بی‌پایه خواهد بود. اما آیا واقعاً مطالب یادداشت سامرز درست هستند؟ بر همین قیاس، به آسانی می‌توان این سخن را که وجود علاقه دو جانبه برای مبادله نشانگر وجود منفعت دو جانبه است، مورد تردید قرار داد؛ زیرا طرفین مبادله ممکن است افرادی ناآگاه یا غیرمنطقی باشند. اما سامرز استدلال می‌کند که با فرض وجود پیامدهای واقعی افزایش آلودگی در کشورهای کم‌تر توسعه یافته، افراد عاقل در این کشورها به ازای دریافت پولی کم‌تر از آنچه افراد در کشورهای توسعه یافته باید بپردازند، در این صورت، آیا این نتیجه را در پی نخواهد داشت که انجام این معامله وضعیت دو طرف را بهبود خواهد بخشید؟ اما این نتیجه را به دنبال ندارد؛ زیرا بند دوم لزوماً از مقدمه اول قابل استنتاج نیست. اگرچه هزینه‌های اقتصادی پیامدهای آلودگی در کشورهای کم‌تر توسعه یافته به مراتب از منافع اقتصادی در کشورهای توسعه یافته کم‌تر است، اما افراد عاقل و کاملاً آگاه مجبور نیستند ارزیابی بازار پیامدهای آلودگی را بپذیرند. اگر بازارهایی وجود داشتند که در آن‌ها تمامی انواع کیفیات زیست‌محیطی قابل خرید و فروش بودند، انتقالات گسترده‌ای از آلودگی به کشورهای کم‌تر توسعه یافته به وقوع می‌پیوستند. اما این انتقالات لزوماً توسط عوامل درگیر ترجیح داده نشده‌اند و

لزوماً رفاه انسانی را افزایش نخواهند داد. ببینیم چرا؟ هزینه‌های اقتصادی زیان‌های ناشی از آلودگی در کشورهای کم‌تر توسعه یافته به دلیل پایین‌تر بودن دستمزدها و بهره‌وری، بسیار پایین‌ترند؛ زیرا مردم به احتمال زیاد، پیش از آن که در اثر آلودگی آسیب ببینند، به دلیل مسائل دیگر، جان خود را از دست خواهند داد و نیازهای ضروری دیگری وجود دارند که افراد در درجه اول، پول خود را صرف آن‌ها خواهند کرد. اما آیا هزینه‌ها و فواید اقتصادی راهنمای قابل اعتمادی برای شناخت موارد زیان‌بخش و موارد مفید می‌باشند؟ با توجه به توزیع نابرابر ثروت در زمان حاضر، جلوگیری از خسارات ویرانگر فواید اقتصادی بیش‌تری در کشورهای ثروتمند در مقایسه با کشورهای فقیر به ارمغان خواهد آورد. اما اهمیت اخلاقی خسارات ویرانگر نباید متکی باشد به این که آیا قربانیان در کشورهای ثروتمند زندگی می‌کنند یا در کشورهای فقیر. بنابراین، کسی ممکن است به طور منطقی نسبت به این تلقی که «هزینه‌ها و فایده‌ها» راهنمای «بایدها» هستند، اشکالات اخلاقی مطرح کند. به نظر می‌رسد که هزینه‌ها و قیمت‌ها دارای اهمیت اخلاقی قابل بحثی هستند که در آن‌ها نهاده شده‌اند. یادداشت سامرز آمیزه‌ای از تحلیل اقتصادی و فلسفه اخلاق است، یا شاید صحیح‌تر آن باشد که بگوییم: تحلیل اقتصادی سامرز پیشاپیش حاوی مقدار اجتناب‌ناپذیری از اخلاق است. ما ادعا نمی‌کنیم که اثبات کرده‌ایم اخلاق در همه جا با اقتصاد آمیخته است و نمی‌تواند جدا باشد و در این‌جا، مطلب ما توضیحی است؛ اما به نظر می‌رسد اقتصاد از نوعی که یادداشت سامرز با مثال نشان داده، آکنده از تعهدات اخلاقی بحث‌انگیز است.

## ۲. نسل‌های همپوش

شاید تعجب‌آور نباشد که یادداشتی که به بحث از مسائل راهبردی می‌پردازد، باید به حد زیادی دارای محتوای اخلاقی باشد. اما آیا این مطلب در آن‌جا هم که فردی به اقتصاد نظری روی می‌آورد، صادق است؟ مثال دوم ما نشان می‌دهد منازعاتی که بر سر نظریه پردازی بسیار کلی وجود دارند، گاهی اساساً بیش‌تر در ارتباط با اخلاق هستند تا علوم اثباتی.

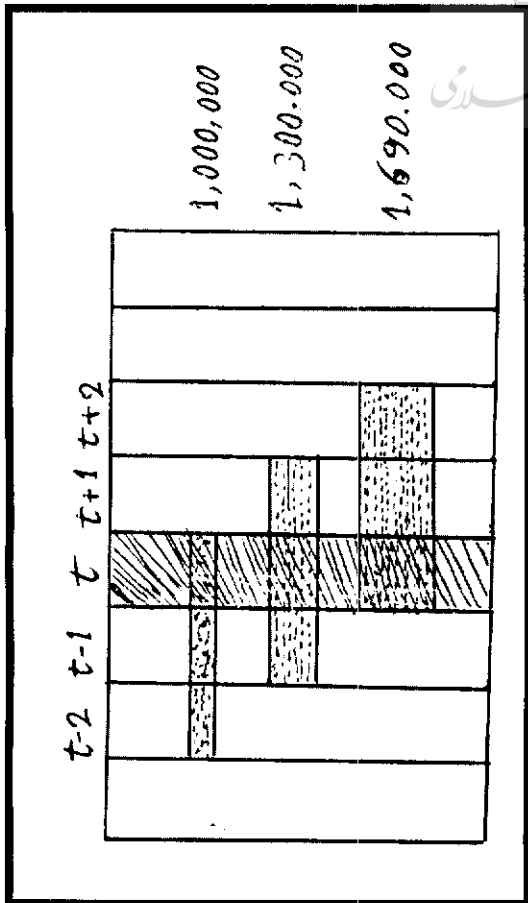
یکی از مقالات نظری مفید و در خور توجه دهه ۱۹۵۰ الگوی نسل‌های همپوش پل سامرلسون است. وی در مقاله مشهور خود، تحت عنوان «الگوی دقیق بهره‌وام مصرفی، صرف نظر از نقش اجتماعی پول در اقتصاد» این مشکل را مطرح کرد. فرض کنید افراد بخواهند برای دوران پیری خود، که قادر به تولید چیزی نیستند، پس‌انداز کنند و فرض کنید که هیچ چیز باقی نمی‌ماند تا از دوره‌ای به دوره بعد منتقل شود؛ حال اگر

افراد بخواهند در دوران پیری از گرسنگی نمیرند، تنها کاری که می‌توانند انجام دهند این است که در طول سال‌های کاری خود، وارد معامله‌ای شوند که به موجب آن، نسل جوان‌تر، به هنگام بازنشستگی، از آن‌ها حمایت کنند. در جهانی که نسل‌های کارگران و بازنشستگان بی‌وقفه همپوشی دارند، الگوی نرخ‌های بهره چگونه خواهد بود؟

برای جداسازی تأثیر خواست تأمین سال‌های پیری از دیگر عواملی که نرخ بهره را تحت تأثیر قرار می‌دهند، ساموئلسون الگوی ساده‌ای ارائه می‌کند که در آن هر کس دقیقاً در هر سه دوره زندگی می‌کند. مردم در هر یک از دو دوره نخستین زندگی خویش، یک واحد کالای مصرفی کاملاً فاسدشدنی تولید می‌کنند، در حالی که در دوره سوم زندگی هیچ چیزی تولید نمی‌کنند. ساموئلسون برای سادگی بیش‌تر، نخست یک اقتصاد کاملاً ثابت و سپس اقتصادی را که با یک نرخ ثابت رشد و یک نرخ ثابت بهره داریم در حال رشد است، در نظر می‌گیرد. در این الگوها، نرخ بهره، که برابر با نرخ رشد است، همه بازارها را شفاف می‌سازد (برنامه همه افراد را هماهنگ می‌کند) و علاوه بر این، «بهینه پرتو» است. «بهینه پرتو» وضعیتی است که در آن حالت، نمی‌توان بدون بدتر کردن ترجیحات یک فرد، ترجیحات فرد دیگر را بهتر کرد. در وضعیتی که رشد جمعیت به هیچ وجه وجود ندارد، افراد می‌توانند  $\frac{1}{3}$  محصول خود را در هر یک از دو دوره نخست، که در آن تولید کننده هستند، پس‌انداز کنند و همان سطح مصرف ( $\frac{2}{3}$  واحد) را در طول دوران بازنشستگی حفظ کنند.

در مقابل، فرض کنیم که جمعیت در هر دوره ۳۰٪ رشد می‌کند. بنابراین، در زمان ۱ ممکن است ۱۰۰۰۰۰۰ بازنشسته، ۱۳۰۰۰۰۰ کارگر میان‌سال که در دوره دوم زندگی خود هستند و ۱۶۹۰۰۰۰ کارگر جوان که در دوره اول زندگی خود هستند، وجود داشته باشد. در نمودار A ضخامت ستون افقی بیانگر تعداد افراد یک نسل است. در ازای هر فرد بازنشسته  $\frac{1}{3}$  کارگر میان‌سال و  $\frac{1}{69}$  کارگر جوان وجود دارد. نرخ بهره زیستی (نرخ بهره‌ای که برابر با نرخ رشد جمعیت است) با نرخ ۳۰ درصدی رشد جمعیت برابر است. بنابراین، کارگران میان‌سال در ازای هر «بوشل» از محصول خویش، که پس‌انداز می‌کنند،  $\frac{1}{3}$  «بوشل» در دوران بازنشستگی دریافت می‌کنند، در حالی که کارگران جوان در ازای هر «بوشل» که پس‌انداز می‌کنند  $\frac{1}{69}$  «بوشل» ( $\frac{1}{3^2}$ ) در دوران بازنشستگی دریافت خواهند کرد. میزان پس‌انداز افراد بستگی دارد به این‌که آیا آن‌ها می‌خواهند در طول عمر خود، مصرف کلی بیش‌تری داشته باشند یا این‌که به یکسان‌سازی مصرف در تمامی دوران‌های زندگی خویش اهمیت بیش‌تری می‌دهند. برای یکسان‌سازی مصرف در طول هر سه دوره،

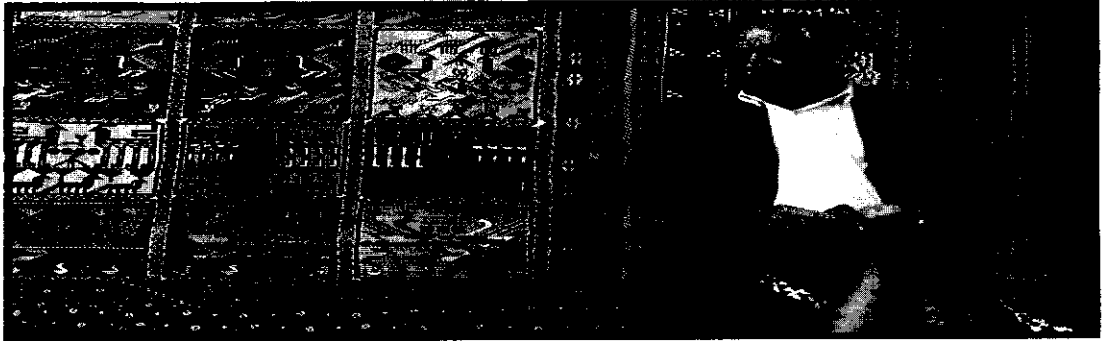
کارگران جوان و میان‌سال، باید حدود  $\frac{1}{3}$  محصول خویش را پس‌انداز کنند و مصرف آن‌ها در سراسر عمرشان تقریباً  $\frac{2}{25}$  واحد خواهد بود. مصرف  $\frac{2}{25}$  واحدی در سراسر عمرشان می‌تواند از محصول سراسر عمرشان، که تنها دو واحد است، بزرگ‌تر باشد؛ زیرا تعداد تولیدکنندگان و در نتیجه، تولید کل در حال افزایش است. اگر افراد فقط به مقدار کل مصرف اهمیت بدهند و به چگونگی توزیع آن در سراسر زندگی توجه نکنند، در آن صورت، یکسان‌سازی مصرف در سراسر سه دوره زندگی ارضای ترجیحات را به حداکثر نخواهد رساند. برای نمونه، فرض کنید که تابع مطلوبیت U در هر فرد عبارت از  $\log(10C_1) + \log(10C_2) + \log(10C_3)$  مصرف دوره اول،  $C_2$  مصرف دوره دوم و  $C_3$  مصرف دوره سوم زندگی است. ما مقدار مصرف را در عدد ۱۰ ضرب کرده‌ایم تا لگاریتم‌ها مثبت شوند. بنابراین، کارگران جوان ترجیح خواهند داد که حدود  $\frac{5}{8}$  درآمد خود را، و کارگران میان‌سال حدود  $\frac{9}{16}$  درآمد خود را پس‌انداز کنند و کارگران بازنشسته ترجیح می‌دهند قریب  $\frac{1}{8}$  محصول را مصرف کنند. در این حالت، مصرف کل در سراسر عمر قریب  $\frac{2}{6}$  واحد خواهد بود که به طور قابل توجهی بیش از مصرف کل در آن حالتی است که مصرف در طی دوره‌ها یکسان باشد.



نمودار A: نسل‌های همپوش

چگونه می‌توان به نرخ بهره زیستی دست یافت؟ اگر کارگران جوان منابع مالی را به بازنشستگان انتقال دهند، بازپرداخت همراه با سود، که مورد انتظار کارگران جوان است، غالباً باید از سوی کسانی باشد که هنوز زاده نشده‌اند. اگر راهی برای الزام افرادی که هنوز متولد نشده‌اند وجود نداشته باشد،

که ساموئلسون سوالی را که در آغاز درباره تأثیرات بر روی نرخ بهره علاقه به پس‌انداز برای دوران بازنشستگی فرد مطرح ساخته است، در وسط مقاله‌اش رها می‌کند و در عوض، توجه خود را به این واقعیت معطوف می‌سازد که نمی‌توان بدون پول رایج غیرقابل تبدیل یا یک قرارداد اجتماعی به نرخ بهره



تنها راه برای اجتناب از گرسنگی مردم در دوران بازنشستگی این است که کارگران میان‌سال اموال را به کارگران جوان در ازای بازپرداخت آن‌ها در دوره بعد و زمانی که کارگران میان‌سال بازنشسته خواهند شد) واگذار کنند. بنابراین، به نظر می‌رسد این معامله، که تنها معامله‌ای است که مردم می‌توانند انجام دهند، به ولخرجی در دوران اولیه زندگی و تنگ‌دستی در دوران بازنشستگی منجر می‌شود. این الگوی مصرف از نتیجه الگوی نرخ بهره زیستی نازل تر است؛ زیرا این الگو اولاً، نامتعادل است و ثانیاً، در یک اقتصاد در حال رشد منجر به مصرف کل کم‌تر در سراسر عمر می‌شود. اگر صرفاً راهی برای الزام افرادی که هنوز به دنیا نیامده‌اند وجود می‌داشت، در آن صورت وضعیت همگان بهتر می‌شد.

زیستی (که برابر با نرخ رشد است) دست یافت. اگر صرفه جویی هیچ‌گاه به پایان نرسد، نرخ بهره‌ای که در بازار رقابت کامل در غیاب پول رایج غیرقابل تبدیل یا قرارداد اجتماعی به دست می‌آید «زیر - بهینه» خواهد بود؛ وضعیت همه بدتر خواهد شد. اما اگر سرانجام، صرفه جویی به پایان برسد، در آن صورت با فقدان پول رایج غیرقابل تبدیل یا قرارداد اجتماعی، همه افراد بجز دو نسل آخر، وضعیت بدتری خواهند داشت. هرچند این دعاوی درباره این که وضعیت چگونه خواهد بود، بسیار نظری هستند، اما منافع آن‌ها تقریباً به طور کامل دستوری هستند؛ زیرا اساس اقتصاد رفاه بر این دیدگاه استوار است که بازارهای رقابت کامل به نتایجی می‌انجامند که «بهینه پرتو» هستند. هم اقتصاددانانی که از مداخله دولت برای جبران نارسایی‌های بازار یا شکست‌های بازار جانب‌داری می‌کنند و هم اقتصاددانانی که با مداخله دولت در امور اقتصادی مخالفت می‌کنند، عموماً رقابت کامل را کمال مطلوب می‌انگارند. اما در الگوی ساموئلسون رقابت کامل کمال مطلوب به شمار نمی‌آید. مداخله در بازار به شکل قرارداد اجتماعی یا پول رایج غیرقابل تبدیل، می‌تواند رقابت کامل را بهبود بخشد.

ساموئلسون دو روش را که از طریق آن‌ها می‌توان به نرخ بهره زیستی دست یافت، مورد بحث قرار می‌دهد: روش اول از طریق یک قرارداد اجتماعی است که در آن افراد به طور مشترک وظیفه حمایت از بازنشستگان را به عهده می‌گیرند. روش دوم «پول رایج غیرقابل تبدیل» است؛ پولی که تنها به این دلیل ارزشمند است که این آگاهی عمومی وجود دارد که افراد حاضر به پذیرش آن به عنوان مابازای کالاها هستند. در صورتی می‌توان به نرخ بهره زیستی دست یافت که نسل‌های شاغل جوان و میان‌سال پولی را که بازنشستگان می‌پردازند، قبول کنند. ساموئلسون خاطر نشان می‌کند که پول رایج غیرقابل تبدیل، شباهت زیادی به قرارداد اجتماعی دارد.

تمامی این مطالب یک نظریه پردازی مثبت آرمانی است که آثار مکتوب فراوانی به وجود آورده است. با وجود این، اگر کسی به مقاله بدیع ساموئلسون و پاسخ‌های مستقیم ابا لرنر (n.b. ۱۹۵۹) و ویلیام مک لینگ (n.b. ۱۹۶۰) به دقت نظر بیفکند، تا حدی شگفت‌زده خواهد شد. شگفتی اول این است

اظهارات مک‌لینگ و لرنر شگفت‌آور است. آن‌ها مدعی‌اند که خطاهای تحلیلی در اثر ساموئلسون یافته‌اند. اما در حقیقت، آن‌ها با ملاحظات دستوری حرکت کرده‌اند. از موضع یک مطلوبیت‌گرا و از جناح چپ ساموئلسون، لرنر ارزش اخلاقی نرخ بهره‌ای را که برابر نرخ رشد است، انکار می‌کند. لرنر خاطر نشان می‌کند که حداکثر مطلوبیت متوسط در هر دوره زمانی مفروض، در صورتی به دست می‌آید که مصرف در هر سه نسل برابر باشد. با فرض نرخ ۳۰ درصدی رشد جمعیت و تابع مطلوبیت با مشخصات مزبور و به شرط این که مصرف یکسان باشد، مطلوبیت متوسط در هر دوره‌ای قریب ۲

یوتیل است، در حالی که طبق طرح ساموئلسون، مطلوبیت متوسط ۱/۲۵ یوتیل است. با این وجود، شگفت‌انگیز این است که نرخ بهره زیستی ساموئلسون مصرف سراسر عمر بیش‌تری را در اختیار هر فرد قرار می‌دهد. (۲/۶ در مقابل ۲/۲۵ یوتیل) و بنابراین، از مطلوبیت بیش‌تری برخوردار است.

دلیل این‌که طرح ساموئلسون می‌تواند مصرف سراسر عمر بیش‌تری در اختیار هر فرد قرار دهد، اگرچه مطلوبیت متوسط در هر دوره‌ای کم‌تر است و محصول نیز یکسان است، این است که در هر دوره‌ای، طرح ساموئلسون یوتیل بیش‌تری را در اختیار بازنشستگان، که تعدادشان نسبت به کارگران جوان و میان‌سال کم‌تر است، قرار می‌دهد. لرنر ادعا می‌کند که برتری ظاهری طرح ساموئلسون همچون نامه‌های زنجیره‌ای، که از خوانندگان خواسته می‌شود آن را تکثیر کنند و برای دیگران بفرستند، ساختگی است. مصرف کم‌تر در دوره اشتغال به کار و مصرف بیش‌تر در زمان بازنشستگی مستلزم سرمایه‌گذاری مولد نیست و ذخایر موجود کالاها را افزایش نمی‌دهد. این طرح صرفاً به هر کس یک ولخرجی در دوران بازنشستگی به ازای تنگ‌دستی در دوره اشتغال پیشنهاد می‌دهد و این طرح تنها با این فرض که جمعیت (یا بهره‌وری) با نرخ یکنواخت افزایش می‌یابد، می‌تواند آثار مطلوبی به بار آورد. اما رشد جمعیت نیز همانند نامه‌های زنجیره‌ای، روزی باید پایان یابد. لرنر ادعا می‌کند که ساموئلسون در تلقی تأمین بازنشستگی به عنوان پس‌انداز، به خطا رفته است؛ زیرا در الگوی ساموئلسون هیچ چیزی نمی‌تواند سرمایه‌گذاری شود یا از دوره‌ای به دوره دیگر انتقال یابد. در عوض، این‌که آیا تأمین اجتماعی می‌تواند از برنامه‌هایی که مبتنی بر انتقال هستند دقیقاً متمایز شود، در مناقشه بین ساموئلسون و لرنر نقش محوری دارند.

مک لینگ (از جناح راست) درباره راه حل نرخ بهره زیستی انتقاد می‌کند؛ زیرا (به گمان ما) وی این نتیجه را، که تعادل رقابت کامل جذاب نیست، نمی‌تواند بپذیرد. مک لینگ پافشاری می‌کند که چون کسی نمی‌تواند وام‌هایی را که کارگران جوان می‌پردازند بازپرداخت نماید، تنها راه پس‌انداز کردن برای دوران بازنشستگی را مستلزم این می‌داند که کارگران جوان بیش‌تر از آنچه تولید می‌کنند، مصرف نمایند. از این طریق، مک لینگ نرخ بهره زیستی ساموئلسون را قابل قبول ندانسته، نتیجه می‌گیرد که پیامدهای طرح ساموئلسون هیچ چیز فوق‌العاده‌ای نسبت به پیامدهای رقابتی ندارد. اما مک لینگ در مخالفت با این احتمال، که نرخ بهره زیستی را بتوان با قرارداد اجتماعی ایجاد کرد، استدلال معتبری ارائه نمی‌دهد. صرف‌نظر از بعضی ایرادها، تنها استدلال او این است که انتقال به بازنشستگان برخلاف نفع شخصی کارگران جوان

است. بنابراین، آن‌ها از روی اختیار با انتقال موافق نخواهند بود و نرخ بهره صفر تعادلی تنها در صورتی می‌تواند حاکم باشد که مجری قانون بر یک اساس ثابتی باقی باشد. اما مجری قانون تنها هنگامی ضرورت می‌یابد که قرارداد اجتماعی در بین نباشد؛ زیرا چه به عنوان بازپرداخت و چه به عنوان هدیه، به نفع شخصی هیچ‌کس نیست که چیزی به بازنشستگان انتقال دهد. برای این‌که قراردادها بدین‌گونه عمل کنند، نیاز به اعمال (قدرت) دارند. علاوه بر این، اگر افراد اعتقاد داشته باشند که اگر به قراردادهای اجتماعی احترام بگذارند یا پول رایج غیرقابل تبدیل را بپذیرند، نسل‌های بعد نیز چنین خواهند کرد، در این صورت، احترام گذاشتن به قرارداد اجتماعی و پذیرش پول رایج غیرقابل تبدیل به نفع آنان خواهد بود. بنابراین، روی هم رفته، بعید به نظر می‌رسد که یک مجری قانون بسیار قوی مورد نیاز باشد. آنچه مک لینگ را واقعاً می‌آزارد یک موضوع دستوری است، نه یک موضوع تحلیلی. در این مثال فرضی، رقابت کامل به یک نتیجه مطلوبی نمی‌انجامد.

### نتایج

ما معتقد نیستیم که مثال ساموئلسون نشان‌دهنده تمامی تحقیقات در اقتصاد نظری است. تکرار می‌کنیم که اهداف ما در هر دو بحث، چه الگوی «نسل‌های همپوش» ساموئلسون و چه یادداشت سامرز صرفاً توضیح مطلب است. مقاله ساموئلسون نشان می‌دهد که چگونه گاهی موضوعاتی اخلاقی با موضوعات اقتصادی، که بسیار نظری تلقی می‌شوند، آمیخته است؛ در حالی که یادداشت سامرز نقش ملاحظات اخلاقی را در مباحث سیاست‌گذاری توضیح می‌دهد. اقتصاد در هر دو مورد، با مسائل مرتبط با رفاه اشخاص پیوند خورده است. هزینه‌ها و منافع اقتصادی عموماً با زیان‌ها و منافع ارتباط دارند و کارکرد روان بازارهای رقابتی سودمند تلقی می‌شود. در هر دو مورد، موضوعات اخلاقی یک پیش‌زمینه را شکل می‌دهند، و در هیچ‌کدام موضوعات عدالت و رفاه به آسانی از یکدیگر تفکیک‌پذیر نیستند. برای توضیح دقیق چگونگی ارتباط تنگاتنگ میان اخلاق و اقتصاد، باید تلاش فراوانی صورت گیرد. اما ما امیدواریم این ادعا را، که اخلاق در اقتصاد نقش مهمی ایفا می‌کند، توجیه کرده باشیم.

### پی‌نوشت‌ها

1. Economic Analysis and Moral Philosophy, Daniel M. Hausman and Michael S. McPherson.
- ۲ و ۳ - محمدتقی مصباح، فلسفه اخلاق، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۳، ص ۱۰
- ۴ - دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، مبانی اقتصاد اسلامی، تهران، سمت، ۱۳۷۱، ص ۳۶
- ۵ و ۶ - محمدتقی مصباح، پیشین، ص ۲۶، ۲۷ و ۴۱.